

تجربه مهاجرت در رمان «کارت پستال» از روح‌انگیز شریفیان

افسانه حسن‌زاده دستجردی*

فاطمه زند**

چکیده

ادبیات مهاجرت گونه‌ای ادبی است که در دوره معاصر گسترش یافته‌است. موضوعات محوری متون مهاجرت چون هویت دوگانه، دیگری بودن، تقلید از زبان و فرهنگ میزبان، و نقد اندیشه‌های شرق‌شناسانه مورد توجه پیروان نقد پسااستعماری نیز قرار گرفته است. در پژوهش حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی، مؤلفه‌های برجسته مهاجرت در رمان کارت پستال از روح‌انگیز شریفیان بررسی شده است. این متن عرصه برخورد عناصر، نشانه‌ها و ارزش‌های دو فرهنگ ناهمسان است و تضادهای فرهنگی، معضلات فردی و اجتماعی مهاجران، و دیدگاه‌های انتقادی نسبت به فرهنگ دو سرزمین در آن بازتاب یافته‌است. شخصیت‌های مهاجر که در مقصد، دیگری و فرودست شمرده می‌شوند، کوشیده‌اند با الگوبرداری از هنجارهای فرهنگی میزبان و تقلید از زبان او، خود را با او همسان کنند، اما به دلیل وابستگی به فرهنگ و زبان بومی خود دچار هویت دورگه و دوگانگی شده‌اند و با بازگویی خاطرات، حسرت بازگشت را آشکار می‌کنند.

کلیدواژه‌گان: ادبیات داستانی، مهاجرت، رویکرد پسااستعماری، کارت پستال، تحلیل محتوا.

* استادیار ادبیات فارسی دانشگاه حضرت نرجس رفسنجان (نویسنده مسئول) Email: afsanehasanzade@yahoo.com

** مربی گروه مترجمی زبان انگلیسی دانشگاه حضرت نرجس رفسنجان

تاریخ وصول: 98/5/10؛ تاریخ پذیرش: 98/6/14

1) مقدمه

با پیشرفت تکنولوژی و تغییر شرایط اجتماعی مهاجرت به پدیده‌ای رایج در عصر ما تبدیل شده‌است؛ تا جایی که این عصر را عصر مهاجرت نامیده‌اند؛ عصری که مردم در آن خودانگیزخته یا اجباری و به دلایل سیاسی، مذهبی، اقتصادی، و فرهنگی وطن خود را ترک می‌کنند. مهاجرت تنها به معنای تغییر محیط زندگی نیست، بلکه به معنای گذشتن از مرزهای جغرافیایی، زبانی، و فرهنگی است و به همین دلیل، در علوم مختلف همچون زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، مطالعات فرهنگی و نقد ادبی بدان توجه می‌شود. فرد مهاجر با دنیا و فرهنگی جدید روبه‌رو می‌شود که ناگزیر باید بدان عادت کند، اما این تجربه و جابه‌جایی اغلب دردناک است. وطن در خاطر مهاجر می‌ماند و فرهنگ مبدأ همواره در کشور میزبان در زندگی او حضور دارد. این مسأله در برخی از داستان‌های معاصر فارسی نیز بازتاب یافته است. نویسندگان این آثار یا مجبور به ترک وطن شده‌اند یا به خواست خود به کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند؛ از این‌رو، آثارشان نیز به لحاظ هدف نگارش متفاوت هستند. برخی به منظور نقد نظام سیاسی حاکم، برخی به قصد افشاگری، و برخی با مضمون‌های اروتیک نوشته شده‌اند، اما مهم‌ترین مضمونی که در اغلب این آثار بدان پرداخته شده دوگانگی هویت مهاجران و درگیری‌های درونی و ذهنی آنها است.

در پژوهش حاضر با توجه به مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت و به‌کارگیری نقد پسااستعماری و مباحث مطرح‌شده در این رویکرد درباره بحران هویت و هویت دورگه یا دوگانه و با روش توصیفی و تحلیل محتوا، رمان کارت‌پستال از روح‌انگیز شریفیان را در حکم نمونه‌ای برجسته که تجربه مهاجرت در آن بازتاب یافته‌است، بررسی می‌کنیم.

در زمینه نقد مؤلفه‌های مهاجرت در متون ادبی معاصر پژوهش‌هایی صورت گرفته‌است؛ کتاب مهاجرت در ادبیات و هنر شامل مجموعه مقالاتی در نقد آثار ادبی و هنری با این دیدگاه است که تحت نظر بهمن نامورمطلق منتشر شده‌است. مقاله «دگرگونی نوستالژیا در ادبیات مهاجرت ایران» (احمدزاده، 1391) از جمله این مقاله‌ها است که به بررسی دو دنیا از گلی ترقی و عطر سنبل عطر کاج از فیروزه جزایری دوما اختصاص دارد، مقاله‌های «بررسی و تحلیل متون مهاجرت فارسی با رویکرد روایت‌شناسی پسااستعماری» (فلاح و برامکی، 1394) «ادبیات نمایشی مهاجرت ایرانیان ساکن در استرالیا: تحلیل پسااستعماری نمایشنامه در آینه اثر محمد عیدانی» (افشاری بهبهانی‌زاده و زاهدی، 1392) و «چالش عناصر هویت‌ساز سرزمین مادری و

میزبان در فضاهای بیناگفتمانی مهاجرت در رمان‌های ادبیات مهاجرت فارسی» (فلاح و سجودی و برامکی، 1395) از دیگر پژوهش‌های صورت‌گرفته در این حوزه هستند.

2) ادبیات مهاجرت

مهاجرت نویسندگان و به موازات آن به‌وجود آمدن گرایش‌های ادبی خاص در میان آن‌ها در خارج از مرزهای سرزمین خود نیز پدیده‌ای تازه محسوب نمی‌شود. در طول تاریخ، بسیاری از نویسندگان کوشیده‌اند در مکانی دیگر و به دور از فشارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دست به آفرینش آثار جدیدی بزنند؛ با این حال، به عقیده برخی از منتقدان، ادبیات مهاجرت یکی از شاخه‌های ادبیات معاصر است که ایون زهار، در نظریه نظام‌های چندگانه خود آن را نظام ادبی روبه‌رشدی خوانده است (Even Zohar, 1990: 45). بدین ترتیب گونه ادبی نوینی با ویژگی‌های خاص خود شکل گرفته است که به لحاظ فرم و محتوا با ادبیات وطن تفاوت دارد و از آن با نام‌های گوناگونی چون ادبیات مهاجران، ادبیات مهاجرت، ادبیات برون‌مرزی، و ادبیات بینا فرهنگی نام می‌برند (ر.ک: یزدانی، 1385: 12؛ خدایی، 1395: هشت). با وجود این، درباره این گونه ادبی تعریف جامعی وجود ندارد؛ زیرا هریک از منتقدان از جنبه‌ای چون مکان و زمان نوشته‌شدن اثر، مهاجر بودن نویسنده، مکان چاپ اثر، و محتوای اثر و بازتاب تجربه مهاجرت در آن، به آن پرداخته‌اند. هونتیک به تأثیر مهاجرت بر آثار فرهنگی و ادبی دور از وطن پرداخته و ترک وطن را منبع الهام برای خلق بسیاری از آثار خواننده است (Hutnyk, 2005: 98). در تعریفی دیگر آمده است: «نویسندگان و هنرمندان مهاجر و تبعیدی هر سرزمین در روند فعالیت‌های ادبی و هنری خود در کشورهای میزبان، غالباً نوعی ادبیات ویژه با گونه‌ها و ویژگی‌های خاص خود پدید آورده‌اند و می‌آورند که چه در محتوا و چه در سبک و سیاق ادبی معمولاً با ادبیات داخل آن کشور متفاوت است. این نوع ادبیات را عموماً ادبیات مهاجرت و تبعید نام نهاده‌اند» (یزدانی، 1387: 15)، اما از آنجا که تمام نویسندگان این آثار تبعیدی نیستند و برخی از آنها خودخواسته وطنشان را ترک کرده‌اند، اطلاق نام ادبیات تبعید به همه این آثار نادرست است. بسنت اصطلاح «ادبیات سفر» را برای اشاره به این نوع از نوشتارها به‌کار می‌برد و معتقد است که می‌توان نشانه‌های دورگه‌ای (hybridity) را در این شاخه جدید ادبیات دنبال کرد: «ادبیات مهاجرت و ترجمه آن خواننده را با گونه‌های جدید از فرهنگ و ساخت فرهنگی آشنا می‌کند. نویسنده ادبیات مهاجرت گونه‌ای از فرهنگ را تولید می‌کند که می‌توان آن را ترجمه‌ای از فرهنگ دیگر دانست؛ برگردانی از اصطلاحات ناآشنا و ناشناخته که نویسنده مهاجر می‌کوشد خواننده خود را با آن‌ها آشنا کند. نویسنده مسافر در جایگاهی دوگانه، در بین دو

فرهنگ قرار می‌گیرد، همچون مترجمی که در بین دو زبان مختلف در جایگاهی خطرناک قرار دارد، در دنیایی که متعلق به "هیچ کس" است» (Kuhiwczak and Littau, 2007: 22). از آنجا که نویسندگان مهاجر در جامعه‌ای با فرهنگی گاه بسیار متفاوت با فرهنگ جامعه خود به سر می‌برند، این شیوه زندگی مشکلاتی را برای آن‌ها به وجود می‌آورد و می‌توان تأثیر آن را در آثارشان یافت؛ از این‌رو، شخصیت‌های حاضر در آثارشان نیز اغلب دارای ویژگی‌های دورگه هستند؛ دورگه به معنای آمیختگی فرهنگی و کسب خصوصیات فرهنگ میزبان در کنار داشته‌های فرهنگ ملی (Farahzad, 2004: 75-81).

مفاهیم هویت دوگانه و دورگه و دور از خانه (Diaspora) در حوزه مطالعات پسااستعماری (Studies Post-colonial) نیز برجسته می‌شوند؛ علاوه بر این، به عقیده برخی پژوهشگران، گونه ادبی مهاجرت از سوی ادیبان کشورهای غیر غربی به وجود آمده و در آن، غرب و فرهنگ غربی در بوته نقد قرار می‌گیرد (Lull, 2001: 157)؛ یعنی همان موضوعی که در مطالعات ادبی پسااستعماری هم طرح می‌شود. پاول میشاییل لوتسه‌لیر معتقد است که گفتمان‌های میان فرهنگی، پسااستعماری، و فمینیستی از دهه‌های پایانی قرن بیستم، «متقابلاً بر هم تأثیر گذاشتند و یکدیگر را تقویت نمودند. آن‌ها در فضاهای آزادی که اندیشه پسامدرنیستی برای رهایی زنان و اقلیت‌ها و محرومان باز کرده بود، رشد یافتند» (خدایی، 1395: 10 به نقل از Lützel, 2000: 4). به گفته آبرامز، رویکرد پسااستعماری برای نامیدن شاخه ادبیات مهاجرت هم به کار می‌رود. به عقیده مک‌لود نیز «درحالی که تحلیل پسااستعماری با در دستور کار قرار دادن مطالعه کشورهای استعمارزده و امپراتوری‌ها، خود را به لحاظ جغرافیایی محدود می‌کند، با تحلیل وضعیت جهانی‌شدن، مهاجرت، و پراکندگی قومی به خود ابعاد جهانی می‌بخشد» (مک‌لود، 2007: 5 به نقل از افشاری بهبهانی‌زاده و زاهدی، 1392: 150).

3) نقد پسااستعماری

مطالعات ادبی پسااستعماری از جمله رویکردهای نیمه دوم قرن بیستم است که به نقد متون ادبی استعمارزدگان و مهاجران می‌پردازد. این شیوه خود از جمله شاخه‌های نقد فرهنگی و پسااخترگرایی محسوب می‌شود و ادوارد سعید (Edward W. Said)، هومی بهابها (Homi K. Bhabha)، و گایاتری چاکراورتی اسپیواک (Gayatri Chakravorty Spivak) نظریه‌پردازان اصلی آن هستند. هرچند هریک از این اندیشمندان بر موضوعات متفاوتی چون نژاد، هویت و جنسیت تکیه کرده‌اند، محور مباحث آن‌ها تقابل خود/دیگری است (مکاریک، 1388: 336). در ادبیات پسااستعماری، همواره مفهوم «خود» بر «دیگری» برتری

دارد و هرچه متعلق به خود است، مثبت، بهتر، و مقبول‌تر است و هرچه متعلق به «دیگری» است، مذموم، نادرست، و بد. ادوارد سعید که در کتاب شرق‌شناسی (Orientalism) (1978) به این نکته پرداخته‌است، معتقد است در آثار نویسندگان قرن نوزدهم، «شرق (و خاورمیانه) در ارتباط با غرب ساخته و برحسب تفاوتی که با غرب دارد، تعریف شده است ... توصیفی که از این کشورهای استعمارشده ارائه می‌شد، به‌گونه‌ای بود که آن‌ها را خوار جلوه می‌داد، آن‌ها را به‌عنوان تصویری منفی، به‌عنوان غیر می‌ساختند تا تصویری مثبت و متمدن از جامعه بریتانیا ارائه شود» (میلز، 1382: 137؛ نیز ر.ک؛ مکاریک، 1388: 336). فرهنگ‌های غربی اروپایی با به‌کارگیری اشکالی از قدرت و دانش، شرق، این دیگری شگفت‌انگیز، را ایجاد کردند تا آن را به سلطه خود درآوردند (کلیگز، 1388: 214). به‌بهبها بر فرهنگ، انسان، و هویت‌های «دو یا چندرگه» امروزی تأکید می‌کند و معتقد است: «میان استعمارگر و استعمارشده تعاملی برقرار است که هویت هر دو را دگرگون می‌سازد و این دو همواره بر یکدیگر اثر می‌گذارند» (تسلیمی، 1388: 274). در مقابل، هدف نویسندگان پسااستعماری «تأکید گذاشتن بر هویت و تفاوت فرهنگی، به‌رسمیت‌شناختن ارزش‌های فرهنگی و بومی، و در بسیاری موارد، استقلال‌خواهی» است (کوش، 1396: 137). مفاهیم خود/دیگری در ادبیات مهاجرت هم طرح می‌شود. مهاجری که جلای وطن می‌کند، در فضایی دوگانه در کشور میزبان به‌سر می‌برد و او را «دیگری» می‌دانند؛ «دیگری»‌ای که در مقابل «خود» مردمان کشور میزبان قرار می‌گیرد؛ از این‌رو، مهاجران اغلب از حقوق قانونی و انسانی خود محروم و شهروندان درجه دو نامیده می‌شوند. نویسندگان پسااستعماری، ادبیات جهانی، و نویسندگان مهاجر «به‌ویژه سلطه هویت و فرهنگ ملی را آماج انتقادهای خود قرار می‌دهند» (همان: 135).

4 بحران هویت و شخصیت‌های دورگه (دوگانه) در رمان کارت‌پستال

بنابه گفته استوارت هال، شکل‌گیری هویت فرایندی همیشگی و پویا است. هویت پیوسته در حال تغییر است و آشنایی با افراد جدید، رویارویی با مسائل مختلف، کسب دانش، اقامت در کشوری دیگر، و آشنایی با فرهنگی تازه بر آن اثر می‌گذارد. هویت ما با تعریفی که از خود به دیگران ارائه می‌دهیم، شکل می‌گیرد (Hall, 1996: 222؛ احمدزاده، 1391: 12). مهاجر ناگزیر است خود را با جامعه تازه تطبیق دهد و هنجارهای آن را بپذیرد تا در جایگاه عضوی از آن پذیرفته شود؛ از این‌رو، هویتی دوگانه و دورگه می‌یابد؛ هویتی که از یک‌سو می‌کوشد خود را با هنجارها و انتظارات محیط جدید سازگار کند و از سوی دیگر در آرزوی وطن است و می‌کوشد به ریشه‌های خود وفادار بماند. هویت مهاجر به‌مثابه خرده‌فرهنگی است که در فضای خاص

مهاجرت در حاشیه دو فرهنگ اصلی حاکم یا بر روی خط مرزی دو فرهنگ یا به تعبیری، فضای سوم شکل می‌گیرد و آن را هویت (سوزه) سرگردان یا آواره هم می‌نامند (فلاح و برامکی، 1394: 179).

مسئله هویت از جمله اولین و مهمترین مسائلی است که در ادبیات مهاجرت فارسی دیده می‌شود. شخصیت‌های مهاجر در افکار و احساسات خود دچار دوگانگی می‌شوند و همواره درگیر نیروهایی متضادند. آن‌ها به‌طور دقیق نمی‌دانند به کدام جامعه و فرهنگ تعلق دارند و چگونه باید خود را با شرایط جدید تطبیق دهند و گاه از توقعات مرسوم در فرهنگ خود سر باز می‌زنند تا وارد بافت اجتماعی و فرهنگی جامعه جدید شوند. بنابر گفته سافاران، آثار نویسندگان مهاجر ایرانی اغلب دارای نشانه‌هایی آشکار از ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگ ایرانی است؛ زیرا ایشان با وجود زندگی در کشوری دیگر و همسان‌سازی خود با فرهنگ و ارزش‌های آن جامعه برای ادامه زندگی، همچنان به خاطرات خود در خانه (ایران) وفادار مانده و به ارزش‌های فرهنگی خویش پایبندند و می‌کوشند آنها را زنده نگه‌دارند. استفاده از سمبل‌های فرهنگی، توجه به عادات اجتماعی، و یادآوری و بازآفرینی آن‌ها در آثارشان از ویژگی‌های متون آنها است (Safran, 1991: 83-93). ویژگی اصلی این متون حضور شخصیت‌های دوگانه و دچار بحران هویت است که سرگردانی، بازگویی خاطرات وطن، و حسرت گذشته را به همراه دارد. این شخصیت‌ها که عدم تعلق به فرهنگ میزبان را نیز در درون احساس می‌کنند و خود را فرودست می‌بینند، می‌کوشند با تقلید از زبان میزبان و انتقاد از فرهنگ او با این احساس مقابله کنند. در ادامه، به این ویژگی‌ها در رمان مورد نظرمان می‌پردازیم:

4-1) سرگردانی و حسرت گذشته

شخصیت اصلی رمان کارت‌پستال زنی است به نام پروا. اولین مکانی که از آن نام برده می‌شود، **موزه بریتانیا** است؛ موزه‌ای با گنبد عظیم و روشن، گرم، و سرشار از زندگی که در آن آثار و سرگذشت‌های قدیم و جدید در کنار هم قرار گرفته‌اند؛ اولین جایی که زن چهل‌سال پیش در شانزده‌سالگی قدم به آن گذاشته‌است. این مکان حالتی نمادین دارد. در اولین پاراگراف رمان، او در برابر این موزه در مرکز بزرگ‌ترین قدرت استعماری دنیا ایستاده است و گذشته و خاطراتش را مرور می‌کند. یکی از بهترین بخش‌های موزه، کتابخانه‌ای است آرامش‌بخش با **بوی کتاب‌های قدیمی**. «ظاهراً هیچ چیز تغییر نکرده بود. موزه با همان عظمت و زیبایی در جای خود قرار داشت. مردم همچنان در حال رفت‌وآمد بودند. در این چهل‌سال اما همه چیز تغییر کرده بود، بدون اینکه به همان اندازه نمایان باشد» (شریفیان، 1388: 5). او خانه‌اش را با موزه مقایسه

می‌کند؛ موزه مانند خانه‌ای است که نشانه‌ای از گذشته‌اش به نمایش می‌گذارد. موزه، نام دارد ولی او برای خانه‌اش نامی انتخاب نکرده است. زن نسبت به هر دو مکان، یعنی موزه بریتانیا و خانه، **حس تعلق** دارد؛ زیرا احساسی یکسان را در وجودش برانگیخته‌اند. خانه به خانه پدری زن در تهران شباهت دارد و این هم دلیل دیگری است که زن آن را دوست دارد و فروش آن عامل یادآوری همه خاطرات و گذشته‌ای است که آن‌ها را به ناخودآگاهش رانده است.

یکی دیگر از مضمون‌های قابل توجه در داستان‌های مهاجرت افسوس و حسرت خوردن بر گذشته است (Zauberga, 2001: 265) که با واژه‌هایی چون نوستالژیا، حسرت گذشته، یاد گذشته، و غربت‌زدگی هم بیان می‌شود و با مفاهیمی چون بیگانگی، دوگانگی، و سرگردانی پیوند دارد (احمدزاده، 1391: 11-12). زمان آغاز داستان تابستان است، اما تابستانی که مثل همه تابستان‌ها نیست. «نه معقول بود و نه بجا. یک روز گرم و مطبوع و روز دیگر سرد و تاریک» (شریفیان، 1388: 7). این تابستان بازتابی از حال‌وهوای درونی زن است؛ ناپایداری هوا نمادی از **سرسردانی** او. زن با یادآوری خاطرات، خود را سرگردان در میان امواج دریا می‌پندارد که پیوسته به جاهای دیگر پرتاب شده‌است و این سرگردانی از سال کوچ و مهاجرتش آغاز شده‌است. در این سال‌ها، گویی در حال گریز بوده‌است. او هنگام مهاجرت خود را «چون کودکی یتیم» (همان: 15) می‌پنداشته و مهاجرت او ظاهراً گونه‌ای تبعید بوده‌است. لندن برای او دنیای اجباری است. تصمیم پدر برای فرستادن او به لندن آغاز شب‌های بی‌خوابی همیشگی او در زندگی بوده و ترس، تنهایی، حسرت، دلتنگی، حس رنجش و خشم و بی‌زاری از اینکه در حق او بی‌عدالتی شده، او را در بر گرفته، اما او کوشیده‌است تبعیدگاه را کشف کند و ناگهان «حس بی‌نظیر آزادی همراه با شادی فراگیر در دلش» بیدار و در «استقلال ناشناخته‌ای» غرق شده‌است. در این لحظات زودگذر، او تصمیم گرفته‌است با ساکنان دنیای جدید همراه شود، ذهن خود را از گذشته و دنیای قدیم منحرف کند و زندگی‌اش را به دلخواه شکل دهد. او به‌ظاهر از ماندن در غربت راضی است و به زندگی فریبنده آن عادت کرده، اما دچار **هویت دوگانه** شده‌است و **حسرت** گذشته و وطن از دست رفته و بازگشت در دل دارد و یادآوری پیوسته خاطرات این نکته را آشکارا نشان می‌دهد (همان: 13). او که کوشیده است به مکان جدید وابسته شود، نمی‌تواند خود را از اندیشه وطن رها سازد و رفتن دخترش به ایران همه چیز را در خاطرش زنده و آرزوی پنهان او را برآورده می‌کند.

سرگرمی پروا در طول این سال‌ها درست‌کردن کارت‌پستال بوده است. او با کنار هم قراردادن تکه‌کاغذهای رنگی غیرقابل استفاده یا تکه‌های عکس‌های مختلف کارت‌های زیبایی تهیه می‌کند. هر کارت با موضوع و بیانی خاص که همیشه قسمتی از وجودش را در خود دارند.

این کار هم نمادی از شیوه زندگی او پس از مهاجرت است؛ کنار هم قراردادن شادی‌های کوچک در کشوری بیگانه و ساختن زندگی مانند کولاژ. محیط مأنوش هم کاروانی است که پیش از این برای سرگرمی فرزندانش تهیه کرده بود. در کاروان فردیناند نزد او می‌آید؛ سایه، دود، حس، یا روحی نامرئی که در درون او موج می‌زند. این روح که بیگانه بودن نامش هم قابل تأمل است، تصویری از خود زن است. زن کارتی برای او درست می‌کند و نام آن را *Life* می‌گذارد؛ کارتی با تصویر رشته‌های از نوارهای درهم‌تنیده آبی و سفید و خاکستری در زمینه‌ای آبی‌رنگ که رنگ آرامش و تنهایی است. نگاه کردن به کارت برای او مانند نگاه کردن به آئینه است؛ هویتی که پروا کوشیده است در سرزمین بیگانه به دست آورد.

ارسلان، همسر پروا، خود را در زندگی شکست‌خورده می‌بیند و این دنیای بیگانه را مقصر می‌داند. او هر چند زبان میزبان را برگزیده‌است، به خاستگاه فرهنگی خود نظر دارد و زندگی در سرزمینی با فرهنگی دیگر برای او موقتی بوده است. این شخصیت همان هنجار رایج در ایران را می‌پسندد و استقلال فرزندان، نسلی «پر قدرت، قابل و توانا، نسلی سالم و روشنفکر و موفق» به تعبیر او و دور شدن آن‌ها برای او خوشایند نیست و این اتفاق را از خصوصیات سرزمین میزبان می‌داند. «ارسلان نفس بلندی کشید: قدرت این اجتماع بر من و تو غالب است ... آن قدر امکانات جورواجور درست می‌کنند، آن قدر ظاهر آن‌ها را بزرگ می‌کنند که جوان‌ها دیگر خودشان هم ندانند چه می‌خواهند. چه باید بکنند» (شریفیان، 1388: 124). نگرانی برای فرزندان در یک محیط متفاوت با ایران، توقع او از پسر بزرگش که رشته مورد علاقه او را بخواند، مخالفت با ازدواج دخترش با پسری بیگانه و برخلاف هنجار کشور خودش هم نشانه‌هایی است که بر وابستگی این شخصیت به فرهنگ بومی خودش و بحران هویت او دلالت می‌کند. به عقیده ارسلان هم مهاجرت مثل تبعید شدن و گونه‌ای جنگ است؛ جنگ خانواده‌ها و فرهنگ‌ها، جنگ مابین نسل‌ها (همان: 223). گویی زخمی در درون ارسلان است که گذر زمان نمی‌تواند آن را بهبود بخشد. او بعد از جدا شدن فرزندان کاملاً تنهایی را احساس می‌کند و همین نکته سبب بازگشت او است. نسل خود را مانند درختی می‌بیند که روزی ریشه آن خشک می‌شود. به عقیده او، «هیچ مهاجری کشور میزبان را با رغبت و از روی رضا نمی‌پذیرد. همیشه نیمی از دل آدم جایی دیگر است و اگر امکان پیدا کند و اوضاع کشورش درست باشد، لحظه‌ای نمی‌ماند» (همان: 233). پروا و ارسلان در دو موضع متفاوت قرار دارند. پروا فرهنگ میزبان را پذیرفته و با ساکنان دنیای جدید همراه شده است و حتی گاه دیدگاهی انتقادی نسبت به فرهنگ جامعه خود دارد، اما ارسلان نگاهی خصمانه به فرهنگ میزبان دارد؛ با این حال، هر دو شخصیت در بلاتکلیفی به سر می‌برند.

مهاجران کشورها و فرهنگ‌های مختلف در سرزمین میزبان با یکدیگر همدردی می‌کنند؛ مهاجرانی که مسائل و مشکلاتی مشابه دارند و همگی «خارجی»، «دیگری»، و «شهروندان درجه دو» به‌شمار می‌روند. تنها دوستان پروا و ارسلان همسایگان آنها، گرتروود و ویلیام، زن و شوهر یهودی آلمانی هستند که در جریان جنگ جهانی دوم به انگلیس آمده‌اند. کار گرتروود و پروا به هم شباهت دارد. او با قطعات پارچه، روتختی‌های تکه‌دوزی یا چهل تکه می‌دوزد. او برای کار خودش ارزش قایل است؛ زیرا موجب «رهایی ذهنی انسان» و فراموش کردن گذشته می‌شود (شریفیان، 1388: 65). مهاجرت گرتروود و ویلیام اجباری و به دلایل دینی و سیاسی بوده‌است، اما «گرتروود می‌گفت: از لحظه‌ای که پام را در قطاری گذاشتم که آن‌ها را برای همیشه از من جدا کرد، حس کردم که خیلی چیزها دیگر برام ارزشی نخواهد داشت. حس می‌کردم دینم دیگر به دردم نمی‌خورد. دینی که به خاطر آن رانده شده بودم» (همان: 200)؛ این دو شخصیت نیز از وابستگی به یک جا می‌ترسند. آن‌ها زبان و نشانه‌های فرهنگ وطن را حفظ می‌کنند، اما حاضر نیستند به آنجا بازگردند و در عین حال، نمی‌توانند فراموشش کنند. خود را بدون وطن احساس می‌کنند و بدون وطن یعنی بی‌هویت. گرتروود می‌گوید: «A man who has lost his home as a child will never have a home again.» (همان: 189).

مهاجرت با هر دلیل و در هر مکانی که صورت گیرد، پیامدهایی دارد؛ هم‌زمان با مهاجرت گرتروود و ویلیام به انگلستان، برخی از ساکنان لندن به دلیل هراس از اشغال کشورشان توسط آلمان خود به جاهای دیگر نقل مکان می‌کنند که این رخداد زخم‌هایی عمیق چون ترس و ناامیدی، بی‌خانمانی، و بیماری‌های جسمی و روانی برجای می‌گذارد (همان: 202).

2-4) تقلید از زبان میزبان

استعمارشده که «دیگری» شمرده می‌شود، می‌آموزد که «با گفتاری «دوصدا» سخن بگوید؛ یعنی هم (به تعبیر باختین) با زبان فرهنگ غالب سخن بگوید و هم با زبان فرهنگ تحت انقیاد» (کلیگز، 1388: 207). مهاجر نیز مانند استعمارشده برای اینکه بر میزبان غالب شود، یا نگاه و توجه او را به خود جلب کند، می‌کوشد خود را به افراد جامعه میزبان شبیه کند و در اولین قدم مجبور است فرهنگ و زبان میزبان را بپذیرد. این تقلید سبب تکرار واژگان و سپس دگرگونی زبان میزبان می‌شود. «نویسنده مهاجر از طریق بازنمایی تقلید از زبان میزبان و تکرار این تقلید و خلق گونه‌ای زبان هابیریدی، که ترکیبی از زبان مهاجر و میزبان است، به اقدامی مقاومتی در برابر اندیشه‌های برتری‌جویانه میزبان دست می‌زند و به او نشان می‌دهد که قداست و برتری زبان و فرهنگی که میزبان از آن دم می‌زند، توهمی بیش نیست و مهاجر توانایی آسیب

رساندن به زبان او را دارد» (فلاح و برامکی، 1394: 188). در اینجا کاربرد جملات انگلیسی در خلال متن فارسی این پذیرش و تقلید را آشکار می‌کند، اما اندیشه برتری زبان میزبان و موضع‌گیری مهاجر در برابر آن را هم می‌بینیم (شریفیان، 1388: 168). پروا در نخستین روزهای ورود به دلیل ناتوانی در برقراری ارتباط از طریق زبان، نمی‌تواند توجه میزبان را به خود جلب کند. او و همسرش نمی‌توانند به صورت کاملاً درست با زبان میزبان سخن بگویند و فرزندانشان هم زبان فارسی را، اما دیگر نشانه‌های زبانی چون تکیه کلامها دوگانگی هویت حتی در نسل دوم را آشکار می‌کنند (همان: 79 و 84). نام فرزندان (اسکار، ساسان، تارا، و سحر) هم گونه‌ای تقلید است، هم دوگانگی را افشامی‌کند. به عقیده اسکار، نام مانند زبان فقط وسیله‌ای برای ارتباط است. او نام خودش را دوست دارد و نام پدرش (ارسلان) را نامی عجیب و غریب می‌داند که کسی نمی‌تواند آن را به درستی تلفظ کند؛ اما گاه زبان متفاوت راهی است برای پنهان نگه داشتن اسرار. پروا هنگام صحبت درباره جدایی از کاروانی که نیمی از زندگی‌اش را در آن گذرانده است، چنین واکنش نشان می‌دهد: «اسکار نگاهی به او کرد و با لبخندی بر لب گفت: ماما، به هر حال، دیگر قابل استفاده نیست. خیلی وقت پیش باید می‌دادیم می‌رفت. خوشحال شد که اینها را به فارسی گفت و مرد از آن چیزی نفهمید» (همان: 84).

3-4) نگرش انتقادی به فرهنگ میزبان

بنابر عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، «دیدگاه ویژه مهاجر» یا «نگاه بیگانه به مسائل جامعه میزبان» از ویژگی‌های اصلی ادبیات مهاجرت است؛ دیدگاهی که اغلب انتقادی است (خدایی، 1395: 21). عمو و برادر پروا بخشی از زندگی خود را در سرزمین میزبان گذرانده‌اند. مادر پروا زندگی عمو را فرنگی‌مآب می‌نامد، اما به عقیده پروا، فرنگی‌مآبی که همه می‌کوشیدند از آن تقلید کنند. عمو پروا تغییر شرایط در صورت مهاجرت را چنین بیان می‌کند: «می‌توانی بروی و برای خودت درسی بخوانی و کسی بشوی. بعد از آن برگشتنت با خودت خواهد بود. شوهرکردنت هم دست خودت. دیگر کسی نمی‌تواند برایت تعیین تکلیف کند» (شریفیان، 1388: 26). با این حال، زمانی که خانواده‌اش کوشیده‌اند او را به ازدواج با یکی از اقوام که مدتی در فرنگ گذرانده‌است، مجبور کنند، تأثیر فرنگ بر این شخصیت را بسیار منفی دیده‌است (همان: 17). لندن هم در ابتدا با تصورات او تفاوت داشته‌است. «هوا رو به تاریکی می‌رفت. خیابان‌ها خلوت بود و با تصویری که از لندن داشت، چیزهایی که در فیلم‌ها دیده بود و تعریف‌هایی که از زبان این و آن با آب و تاب شنیده بود، تفاوت داشت. خیابان‌های پر از نور و مردم شاد و پر از جنب‌وجوش و بانزاکتی که در برابر آدم کلاه از سر برمی‌دارند و لبخندزنان سلام می‌کنند. در

لندنی که پروا در آن پیاده شد، کوچکترین اثری از تصورات غریزه او نبود» (همان: 32). حتی نسل دوم که در سرزمین مقصد متولد شده‌اند، نسبت به شیوه زندگی در وطن خود دیدگاهی انتقادی دارند و زندگی در خانواده گسترده ایرانی را می‌پسندند.

از سوی دیگر، مهاجرت عادات روزمره، اصول اخلاقی، روابط خانوادگی، آداب اجتماعی، تقسیم‌بندی‌های جنسیتی، تفکر سیاسی، و بسیاری از ارزش‌هایی بومی را به چالش می‌کشد. «انسان مهاجر چه در ستیز چه در سازش با الگوهای فرهنگ بیگانه، ناگزیر می‌شود درباره اعتبار و کارآمدی ارزش‌ها و معیارهای خود تأمل و تجدید نظر کند. درگیری با ناهمگونی‌ها در وضعیت جدید زندگی ممکن است اعتلای مهاجر را موجب شود یا به مشکلات اجتماعی و هویتی بخرنجی بینجامد» (خدایی، 1395: 37). در گفتمان سنتی حاکم بر سرزمین مادری در گذشته، آشنایی پیش از ازدواج مرسوم نبوده. در خانواده‌اش نیز زندگی زناشویی قراردادی بوده است که فرزندان به اجبار آن را می‌پذیرفتند و به‌ویژه زنان حق برهم زدن آن را نداشتند، اما این قانون در فرهنگ غربی نقض می‌شود: «روزی که تارا آمد و گفت: ماما اسمش رومن است. ما یکدیگر را دوست داریم و با هم زندگی می‌کنیم، دلش می‌خواست بزرگ‌ترهای فامیل بودند و می‌توانست عکس‌العمل آن‌ها را در برابر این خانواده بین‌المللی ببیند. ببیند آیا کاری از دستشان برمی‌آید» (شریفیان، 1388: 20). پروا خود نیز برای تن ندادن به ازدواج اجباری دور شدن را انتخاب کرده و هنجارهای دنیای بیگانه را پذیرفته است (همان: 138).

4-4) دیگری و فرودست بودن

بنابه اعتقاد ادوارد سعید، ذهنیت انسان غربی که براساس روایت‌های شرق‌شناسانه شکل گرفته‌است، خود را فرادست و انسان شرقی را دیگرگونه و فرودست می‌داند (سعید، 1390: 71). اسکار، نماینده نسل دوم مهاجران، که کوشیده است خود را یک انگلیسی کند، دلیل جدایی از همسرش را چنین بیان می‌کند: «اولین شکاف بین ما زمانی به وجود آمد که گفت: تو هیچ وقت نمی‌توانی یک انگلیسی باشی حتی اگر از ما هم بهتر باشی. در جوابش گفتم: بهتر؟ حتی اگر بهتر باشم؟ مگر اگر هم دارد؟ با تعجب به من نگاه می‌کرد. از آن به بعد دیگر نتوانستیم با هم صمیمیت پیشین را داشته باشیم. می‌گفت: اگر بچه‌دار شویم، بچه باید در کلیسا غسل تعمید ببیند و اسم او را داشته باشد. می‌گفت: داشتن یک اسم انگلیسی برای آینده‌اش بهتر است تا یک اسم خارجی» (شریفیان، 1388: 224). ارسال زود با اجتماع جدید همراه می‌شود و شایستگی خود را کمتر از مردم آن اجتماع نمی‌داند. او وکیل کاردان و توانمندی است، اما قضاوت

را در سرزمین بیگانه برای خود غیرممکن می‌بیند (همان: 192) و علت آن این است که او دچار درد دیگری بودن است.

نتیجه‌گیری

رمان کارت‌پستال از جمله متونی است که تجربه مهاجرت و پیامدهایش در آن بازتاب یافته‌است. در این متن، مهاجرت‌هایی با دلایل فرهنگی (مهاجرت پروا)، تحصیلی (مهاجرت ارسلان)، و سیاسی و دینی (مهاجرت گرترو و ویلیام) دیده می‌شود. این مهاجرت‌ها، چه خودانگیزه چه به اجبار، از نگاه این مهاجران گونه‌ای تبعید است؛ زیرا مهاجر به خاطر وجود تضادهای فرهنگی و دینی یا مهیا نبودن امکانات کافی برای پیشرفت به سرزمین بیگانه کوچ کرده است. در این پژوهش، به دلیل وجود ویژگی‌های مشترک میان متون پسااستعماری و متون مهاجرت، این اثر با نگاهی به مؤلفه‌های برجسته در رویکرد پسااستعماری بررسی شد. این اثر عرصه برخورد عناصر و ارزش‌های دو فرهنگ است و در آن، تجربه‌هایی بازنمایی شده‌است که از رویارویی و برخورد فرهنگ‌های ناهمسان و بیگانه از هم در محیطی ناآشنا به وجود آمده‌اند. برجسته‌ترین ویژگی آن بحران هویت شخصیت‌ها و دورگه بودن آنها و دوپارگی فرهنگی است که بیگانگی، سرگردانی، احساس عدم تعلق به فرهنگ میزبان، تعارض‌های اعتقادی، و درگیری با تضادهای فرهنگی را به دنبال دارد. شخصیت‌های مهاجر در سرزمین بیگانه در تقابل با میزبان فرودست و در حاشیه هستند و دیگری شمرده می‌شوند؛ از این رو، برای رویارویی با او به تقلید از زبان و فرهنگ او پرداخته‌اند و با دیدگاهی انتقادی به هنجارها و ارزش‌هایش می‌نگرند، اما از آنجاکه نتوانسته‌اند ذهن خود را از خاطرات و گذشته خود رها سازند، دچار دوگانگی و سرگردانی شده‌اند و مشکلات ناشی از زیستن در گذرگاه فرهنگ‌های ناهمگون گریبانگیر آن‌ها شده‌است. حتی نسل دوم که در سرزمین میزبان متولد شده‌ان نیز نمی‌توانند از پیامدهای مهاجرت چون دیگری بودن و اندیشه‌های فرودستانگاری میزبان در امان باشند؛ با این حال، می‌توان گفت این متن محل گفت‌وگوی فرهنگ‌ها است و از منظر مطالعات فرهنگی قابل توجه است.

منابع

- احمدزاده، شیده (1391). «دگرگونی نوستالژیا در ادبیات مهاجرت ایران». **مهاجرت در ادبیات و هنر (مجموعه مقالات)**. تهران: سخن.
- افشاری بهبهانی‌زاده، زردشت؛ زاهدی، فریندخت (1392). «ادبیات نمایشی مهاجرت ایرانیان ساکن استرالیا؛ تحلیل پسااستعماری نمایشنامه در آینه اثر محمد عیدانی». **جامعه‌شناسی هنر و ادبیات**، ش 5، صص 147-164.
- تسلیمی، علی (1388). **نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آنها در ادبیات فارسی**. تهران: کتاب آمه.
- خدایی، نرجس (1395). **ادبیات بینافرهنگی؛ نویسندگان برون‌تبار در آلمان**. تهران: علمی و فرهنگی.
- سعید، ادوارد (1390). **شرق‌شناسی**. ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیرکبیر.
- شریفیان، روح‌انگیز (1388). **کارت‌پستال**. چاپ چهارم. تهران: مروارید.
- فلاح، غلامعلی و برامکی، سارا (1394). «بررسی و تحلیل متون مهاجرت فارسی با رویکرد روایت‌شناسی پسااستعماری». **دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی**. ش 79، صص 169-191.
- کلیگز، مری (1388). **درسنامه نظریه ادبی**. ترجمه جلال سخنور و الاهه دهنوی و سعید سبزیان. تهران: اختران.
- کوش، سلینا (1396). **اصول و مبانی تحلیل متون ادبی**. ترجمه حسین پاینده. تهران: مروارید.
- مکاریک، ایرنا ریما (1388). **دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر**. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- میلز، سارا (1382). **گفتمان**. ترجمه فتح محمدی. زنجان: هزاره سوم.
- یانگ، رابرت جی. سی. (1391). **درآمدی اجمالی بر پسااستعمارگری**. ترجمه فاطمه مدرسی و فرح قادری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یزدانی، کیقباد (1385). **درآمدی بر ادبیات مهاجرت و تبعید**. تهران: چشمه.
- Even Zohar, I. (1990). "Polysystem Studies". **Poetics Today**. No. 11. Pp. 45-51
- Farahzad, F. (2004). "Hybrid Texts". **Translation Studies**. No. 6. Pp. 75-81.
- Hall, S. (1996). "Cultural Identity", Università Degli Studi di Palermo. http://www.unipa.it/~michele.cometa/hall_cultural_identity.pdf p. 222.
- Hutnyk, J. (2005). "Hybridity". **Ethnic and Racial Studies**. No. 28. P. 98.

Kuhiwczak, P. and Littau, K. (Eds.). (2007) . **A Comparison to Translation Studies**. Clevedon. Buffalo. Toronto: Multi Lingual Matters.

Lull, J. (Ed.). (2001). **Culture in the Communication Age**. London and New York: Routledge.

Safran, W. (1991). "Diasporas in Modern Societies: Myths of Homeland and Return". **Diaspora**. No. 1. Pp. 83-99.

Zauberga, I. (2001). "Discourse Interference in Translation". **Across Languages and Cultures**. No. 2. p. 265.